



روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۴۳۹۱-۲ نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹-۸۸۸۸۰۷۱۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۶۵۵۸۷۵
امور مشترکین: ۲۲-۸۸۸۱۲۳۲۰
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۱۸۳۱۳۰
چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۸۰۶۲۷۶
www.sharhnewspaper.ir

تهران : آذان ظهر ۴:۱۳ آذان مغرب ۱۹:۵۸ آذان صبح فردا ۴:۵۸ طلوع آفتاب ۶:۲۸

سهمشینه ۲۹ فروردین ۱۳۹۱ ۲۵ جمادی‌الاول ۱۴۳۲ ۱۷ آوریل ۲۰۱۲ سال نهم شماره پیاپی ۱۵۰۶ شماره ۵۸۲ دوره جدید ۲۰ صفحه

رونمایی «نگاه تازه شعر» در فرهنگسرای سرو
شرق: مراسم رونمایی سه کتاب از مجموعه «نگاه تازه شعر» نشر نگاه با حضور جواد مجلی، شمس لنگرودی و سیدعلی صالحی ساعت ۱۷ عصر چهارشنبه ۳۰ فروردین در فرهنگسرای سرو برگزار می‌شود. در این مراسم کتاب‌های «و تن فروشی نیست» سروده فریاد شیری، «چند رضایی» سروده رضا حیرانی و «همرسون بیرون غار» سروده شهین خسروی‌زاد با حضور و شعرخوانی صاحبان این آثار رونمایی می‌شود. فرهنگسرای سرو-جنب پارک ساعی، کوچه دوم ساعی- عصر چهارشنبه همین هفته میزبان این مراسم خواهد بود.

واژگان یک فرهنگ

«خانه»؛ وداع با «چهار دیواری»

ناصر فکوهی



■ در فرهنگ ایرانی، واژه «خانه» دارای ریشه‌ای باستانی است که در سطح زبان نیز بازتاب داشته و به خلوار و خالواده و بیشتر از آن به جای و مکان مربوط می‌شود. در حقیقت در نظام شناختی فرهنگ ایرانی، فضای خانه و مفهوم خوشاولندی در فضا با یکدیگر به صورتی عمیق پیوند خورده‌اند. این امر را نه تنها در شیوه زیستگاهی شهری که تا پیش از دوران معاصر که شیوه‌ای بسیار محدود به شمار می‌آمده است، می‌توان دید، بلکه در شیوه‌های روستاشینیی و عشایری نیز، مفاهیمی که با مفهوم خانه انطباق داشته‌اند، حتی «چادر» عشایری، «آتش»، «کوره»، «جاق» و غیره همگی کمابیش رابطه فضا و نظام خوشاولندی را نشان می‌دهند. آنچه در خانه سنتی (روستایی، عشایری) بیش از هر چیز اهمیت داشت، رابطه «صاحب خانه» با زمین و به عبارت دیگر «ریشه داشتن» او در خاک، که تمثیلی طبیعی و اشاره‌ای مستقیم به رابطه‌ای گیاهی است، بود. حتی نزد عشایر نیز رابطه با زمین هرچند به شدت روستاشینان نبود، اما بر اساس ریشه‌ای «سپال» در بیلاق، قشلاق و کوچراه تعریف می‌شد. اما به خصوص در نظام روستایی، ریشه داشتن در زمین با نظام معیشتی پیوند می‌خورد. «زمین» هم زمینی بود که انسان‌ها «روی آن» زندگی می‌کردند و هم زمینی که نان خود را «از آن بیرون» می‌آوردند. باز با همین منطق بود که «خوش‌نشین» به معنای روستایی قاعد زمین یا «سِق» (حق استفاده از زمین) بود که صرفا کاری غیر کشاورزی در روستا می‌کرد یا «کارگری کشاورزی» و بنابر تعریف ولو آنکه چندین نسل در یک روستا ساکن می‌ماند، باز هم اقامت او، فرزندانش به نوعی «هویت» قلمداد می‌شد. اما خانه ایرانی متعارف، در واقع در اکثریت موارد، انتقال خانه روستایی یا چادر عشایری به یک «چهار دیواری» شهری بود. مفهوم «چهار دیواری» درون خود نه فقط شکل بیرونی بلکه شکل درونی خانه‌های اولیه را نیز داشت: خانه‌ایسی که اغلب به جز «غیانی» (بخش ساخته‌شده یا بنا) و «هر صسه» (زمین بیرونی بنا) به صورت دو پهنه یکدست و بدون موانع چندانی برای جداسازی فضاها (جز موانع کارکردی) تقسیم‌بندی چندانی نداشتند. زندگی در این خانه‌ها اغلب یا به صورت زیستگاه یک خانواده هسته‌ای (با اتاق آتق و یک حیاط کوچک) یا زیستگاه یک خانواده گسترده (با چند خانواده خوشباشوند در یک حیاط مرکزی و اتاق‌های دورادورش) انجام می‌گرفت. در سال‌های دهه ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ هنوز این شیوه زیستگاهی بسیار رایج بود و هرچند نخستین مجتمع‌های مسکونی با ساخت و معماری نسبتا مرغوب برای مثل برج‌های پهبخت‌آباد (۴۹-۱۳۴۴) و برج‌های اکباتان (اولین فاز ۱۳۵۶) در این سال‌ها ساخته شدند و شرایطی نه‌چندان مشکل برای تصاحب (اولی برای طبقه بالا و دومی برای طبقه متوسط رو به بالا) داشتند، اما استقبال عمومی از آنها در حد انتظار نبود. طبقه بالا نمی‌توانست تحمل نداشتن «حیاط» را بکند و افزون بر این، اغلب این برج‌ها را در شأن خود نمی‌دانست، کمابیش آنها را به مثابه نوعی «گتو» و محل تجمع خلوارهای متوسط رو به پایین نگاه می‌کرد و طبقه پایین و متوسط نیز که اغلب ریشه‌های تازه روستایی داشت، نمی‌توانست چندان از لحاظ شناختی، ذهن خود را با هزینه کردن سرمایه‌های اندکش برای «خریدن هوا» با زندگی در «وسط زمین و هوا» بپذیرد. به همین دلیل تا تقریبا نیمه دهه ۱۳۵۰ هنوز خانه داشتن به معنای بر خوردراری از رابطه‌ای «مستقیم» با خاک و «زمین داشتن» بود، هر چند پیوند اصلی زمین و خانه که از خلال کشاورزی تحقق می‌یافت، دیگر تکرار در شهر صنعتی و به ویژه شهرهای مصرف‌کننده ما نبود. ماجرای جدید شروع به ظهور می‌کرد، روایتی جدید در تاریخ خانه با نام «پارلمان نشینی» یا «یستن میان زمین و آسمان».

■ استاد مسعودی، زمان در گذشت استاد پوررضا شما در سفر بودید، فقدان ایشان را چگونه می‌بینید؟

فریدون پوررضا، مردی سوخته و زحمت‌کش بود که تمام عمر پرتمر خود را صرف جمع‌آوری کارهای «فولک» کرد و جدای از آهنگ‌های بسیاری که خواند، یادداشت‌ها و پژوهش‌های بسیاری بیارمون موسیقی، زندگی روستایی و فضای موسیقی گیلان داشت و مسلما فقدان او غم سنگینی برای من و همین‌طور برای جامعه هنری کشورمان خصوصا مردم هنردوست گیلان است.

■ امروز که فریدون پوررضا حیات را بدرود گفته، به نظر شما چه باید کرد تا میراث معنوی ایشان حفظ شود؟

به هر رو، این راهی است که همه ما باید برویم. اول فروردین جلال ذوالفنون از دست ما رفت و نمی‌دانم مطلقید یا نه که حال استاد جلیل شهنار هم خوب نیست، اینها مردانی هستند که جانشین یافتن برایشان کار یکسال و ۱۰ سال و چند دهه نیست. این استادان را طولانی و پرهیج و خمی را طی کرده‌اند و مصایب زیادی را به جان خریده‌اند که دیگر کسی امروز مرد

دیالوگ

گفت‌وگو با «ناصر مسعودی» درباره «فریدون پوررضا»

شد آنچه نباید می‌شد

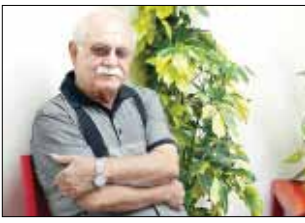
پوریا سوری

طی کردن این راه دشوار نیست، من آرزو دارم موسیقی ما و تلاش‌های استادانی چون پوررضا در جنگی برای آیندگان حفظ شود. امیدوارم تا هستیم هم را بشناسیم، تا هستیم به سراغ‌مان بیایند و اگر قرار است شاخه گلی به هنرمند داده شود در زمان حیات او باشد و به قولی تا هستیم و نقش می‌کشیم، حضور داشته باشیم و هم‌نفس‌مان باشیم.

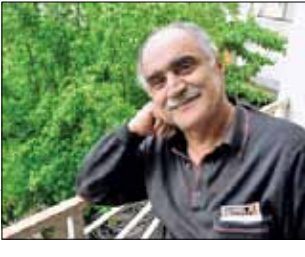
■ فریدون پوررضا چه تأثیری بر موسیقی گیلان داشت؟

مسلم‌ا تأثیر عمیق و ماندگاری داشتند. ایشان هنرمندی اثرگذار و استثنایی بودند که از همین آب و خاک و به همین آب و خاک هم دلیسته بود. از همین فضا هم الهام می‌گرفت و هر حرکت هنری داشت درباره زادگاه خود و فضای اصیل روستایی منطقه گیلان بود.

■ شما و استاد پوررضا به نوعی هم‌دوره بوده‌اید، هر دو اثرگذار و ماندگار، چه خاطرات و نظر گاه‌های مشترکی میان شما بوده است؟



ناصر مسعودی



فریدون پوررضا

کیوان زرگری

cartoononline.persianblog.ir



ترک برداشتن دیوار بی‌اعتمادی

نمی‌تواند و نباید فعالیت‌های هسته‌ای داشته باشد. سهل است. آنان حتی نگفتند که ایران نمی‌تواند و نباید غنی‌سازی را انجام دهد. اختلاف و مشکل اصلی بر سر نداشتن «اطمینان» و «عتماد» بوده است. مذاکرات قبلی هم به‌واسطه نبود عنصر اعتماد و اطمینان به جایی نرسید و به‌نظر می‌رسد که دست‌کم، گام اولیای، ولو کوچک، برای نخستین‌بار برداشته شده، حاصل مذاکرات استانبول را هرطور که تفسیر کنیم، به‌نظر می‌رسد که غری‌ها به ما گفتند که مشکلی با فعالیت‌های هسته‌ای ما ندارند. اگر آن عنصر اعتماد بتواند ایجاد شود، ما هم به غری‌ها گفتیم اگر شما مخالف برنامه‌های هسته‌ای ما نباشید و مشکل صرفا بر سر اعتماد است، ما هم حاضر هستیم با شما بنشینیم و به یک فرمول، به یک توافق و به یک راه‌حلی برسیم که هم ما بتوانیم به پیشرفت هسته‌ای‌مان ادامه دهیم و هم شما به خواسته اصلی‌تان، که اطمینان داشتن از برنامه‌های ما، هست، برسید. این فلسفه و شاکله‌نشت استانبول بود. البته که یافتن یا رسیدن به فرمولی که هم ما بتوانیم به فعالیت‌های هسته‌ای ادامه دهیم و هم غری‌ها بتوانند به اطمینان موردنظرشان دست یابند، کار ساده‌ای نیست بلکه نیاز به زمان، به مذاکرات مفصل و برداشتن گام‌هایی هم از سوی ما دارد و هم از جانب آنها، اما این کار شنی است. اختلافات بسیار پیچیده‌تر و عمیق‌تری سراغ داریم که کشورها یا دو کشور با یکدیگر داشته‌اند اما در پرتو مذاکرات مفصل، با نشان دادن حسن‌نیت و برداشتن گام‌های مناسب، آن اختلافات سرانجام منجر به ایجاد تفاهم و برد توافق شده است. از میان برداشتن اختلاف میان ما و غری‌ها هم بر سر فعالیت‌های هسته‌ای‌مان غیرممکن نیست. مشروط بر آنکه هم ما و هم غری‌ها بخواهیم که این اختلافات حل شود.

ادامه از صفحه اول

بعد هم غری‌ها بر روند سررفت افزایش تحریم‌ها و تهدیدها اسرائیلی‌ها و همه آنان که معتقدند چاره‌ای جز حمله نظامی به ایران وجود ندارد، بگویند ما که از ابتدا گفتیم که مذاکره و گفت‌وگو با ایران اقدامی ندارد و ما هم متقابلا بگوییم که اگر تهدید و تحریم می‌توانست اثری داشته باشد، در خلال این ۳۳ سال ما باید عقب‌نشینی‌هایی می‌کردیم، اما همچنان قاطع و استوار ایستاده‌ایم و قری‌علیه‌ما! آن لیخنه، همه اینها را بر باد داد. آن لیخنه آب سردی روی امیدها و انتظارات اغلب مخالفان ایران پاشید. البته نه مخالفان و دشمنان نظام ساکت خواهند نشست و خودی‌های رادیکال و تندرو، مخالفان نظام تلاش خواهند کرد و آموذ کنند ایران «تسلیم شده» ایران «کوتاه آمده»، تحریم‌ها موثر بوده، تهدیدها ایران را سر جایش نشاند و برخی تندروهای خودمان متقابلا خواهند گفت که ما «سبلی» به غری‌ها زدیم، غرب بالاخره مجبور شد که ایران هسته‌ای را قبول کند، ایستادگی و مقاومت مرده و استوار ما سرانجام «استیکار» را وادار به «عقب‌نشینی» کرد و قری‌علیه‌نا نخستین نکته مهم آن است که مسوولان‌مان نه به ادبیات تندروهای خودمان خیلی توجهی کنند و نه به ادبیات مخالفان نظام، بنگاز بد هر کس که هرچه دوست دارد، فکر کند. مهم حفظ و حراست از منافع ملی‌مان است. واقعیت آن است که تحریم‌ها، آثار منفی و زیباری‌ای بر بعضی حوزه‌های اقتصاد ایران گذارده است. واقعیت دیگر آن است که تحریم‌ها برای امریکایی‌ها و اروپایی‌ها هم جز ضرر و زیان حاصل دیگری نداشته است. این وسط کشورها و قدرت‌هایی سود برداند که نفغ آنان در دشمنی و ستیز ما با غری نهفته است. واقعیت دوم آن است که غری‌ها نمی‌گفتند که ایران

یادداشت‌های سر دیوار

خانه کوکب خانم

هادی چپردار



■ کوکب خانم زن باسلیقه‌ای است. هر روز گوش را می‌دوشد و وقتی میهمانان ناخوانده از ده بعلی از راه می‌رسند، برای‌شان نیمرو درست می‌کند و با پنیر و نانی که محصول خودش است، ازشان پذیرایی می‌کند. اینها را از پشت پنجره کلاس دوم شنیده بودم. حالا از روی دیوار مدرسه جستی زده‌ام و سر دیوار کوکب خانم که خانه‌اش چسبیده به مدرسه، ولو شده‌ام توی آفتاب بهاری تهران. به نفاقث روزانه می‌رسیم، دستم را لیس می‌زنم و خوب که خیس شد، می‌مالم به صورت‌م و گریه‌شور می‌کنم. با خود فکر می‌کنم که به محتوای کتاب‌های درسی اینها هیچ اعتباری نیست. این کوکب خانم که من می‌شناسم، با آن کمر خمیده و لباس‌های چیتش با گل‌های ریز، اگر داشته باشد تکلی می‌اشغال گوشت یا استخوان می‌اندازد سر دیوار، که تازه مغز استخوان را هم خودش میکشد. این جیره رفته‌رفته کم‌تر شده، به ویژه بعد از هفتمندی یارانه‌ها. این آقای پهنمی که این همه در تلویزیون درباره کنترل تورم حرف می‌زند، یک روز نمی‌آید سر دیوار وضع معاش ما را ببیند. خبر هر کی می‌داند که زیاد شدن نقدینگی اثرات تومری دارد. مردم با این قیمت‌ها از کجا بیابوند گوشت بخورند که اشغالش راه ما بدهند؟ چرا این مسوولان به فکر ما نیستند؟ اصلا چرا ما گریه‌ها نباید در مجلس نماینده داشته باشیم؟ چرا به ما از دانشگاه هالوایی و آن یکی دکتر احمی‌دهند؟ تا وقتی ما گریه‌ها گاهی اجتماعی نداشته باشیم باید چشم‌مان به دست کوکب خانم‌ها باشد. تازه کاش همین را هم با روی خوش می‌دادند. کوکب خانم موقع غذا گذاشتن هر چه نغزین و فخش و فضیحت بلد است کنار ما می‌کند. می‌گوید: «کور ششی گریه بسوره بی‌همه چیز الهی اینها تو شیکمت خرده شیشه بشه بمیری راحت شم. خیر سرت» یکی نیست بگوید زن حسابی! حب ناراحتی نگذار. این چه پارادوکسی است؟ ما هم بالاخره عزت نفس داریم، شخصیت داریم. عیب دیگر کوکب خانم این است که اگر پای‌مان را از بالای دیوار پایین بگذاریم، دم‌پای‌اش مثل مشک کروز به سوی‌مان می‌آید. باید همان سر دیوار استخوان را به دندان بگیریم و دهمان را برداریم و برویم، بیرزن خشن. تازگی‌ها کسی هم کرک و مو بالای لب و زیر چانه‌اش درآورده که قیافه‌اش را خشن‌تر می‌کند. عین چنگیز خان.

اما خوب، کُتر عمر به ما یساده که این رفتارها جزو معماهای حل‌نشده ایرانی‌هاست. منطق شرقی اینها با نگاه عقلانی و خردمحور ما گریه‌ها همخوان نیست. اگر این را بپذیریم، زندگی در این شهر قابل تحمل‌تر می‌شود. چیزی شبیه نگاه یوگی‌ها. وقتی دستت درد می‌کند، اگر به‌عنوان واقعیتی لایتغیر بپذیری، می‌توانی با درد به سازگاری برسی. آن‌وقت لازم نیست بنشیننی و هی دستت را لیس بزنی و میومی کنی. اینها را «پیشنی کاپور» می‌گفت که به خانه یک استاد یوگا رفت‌وآمد داشت. گریه با کمالاتی بود. آنقدر به انرژی درونی اعتقاد داشت که فکر کنم خودش هم تبدیل به انرژی شده باشد؛ خیلی وقت است که در محل دیده نشده. همچنان دارم خودم را لیس می‌زنم که کوکب خانم وارد حیاط می‌شود. یاد شکم خالی‌ام می‌افتد. بلند می‌شوم و خود را به نرده‌های سر دیوار می‌مالم و میومی می‌کنم. بد و بیراه کوکب خانم به‌راه می‌شود. «تدارم چشم درآورنده؛ ندارم کوفت‌خورده؛ گوشت کیلویی ۳۵ هزار تومن از کجا بیارم بریزم تو شکم تو زن بی‌حیا؟» نگاهم به سبیلش می‌افتد و خندام می‌گیرد. یاد سبیل پدرم می‌افتد؛ گرچه من هم مثل اغلب گریه‌ها هرگز پدرم را ندیده‌ام. این سبیل حسی آشنا دارد. کوکب خانم هنوز دارد انتقام گرائی و سختی‌های زندگی‌اش را با فخش دادن به من می‌گیرد. جواب من اما جز میویی آرام چیزی نیست، دم‌م را برمی‌دارم و نرم می‌روم. من این زن آشنا را بدون پس‌مانده غذا هم دوست می‌دارم.